

متن پرسش

یا محبوب! مبارک آمدن آن سید عشاق حضرت امام حسین (ع) بر شما باد. صحبت های شما پیرامون راز امیدواری به انقلاب اسلامی در سخنرانی امشب حقیقتاً بی نظیر بود و قبل از اینکه در گلزار شهدا خدمتتان برسم در این اندیشه بودم که چه می شود جهان انقدر غافل است لیک پاسخ که پیداست اما عجیب و شگفتش همان چیزی است که داد نیچه را در آورد و از عمق جان ندایی برمی خیزد وای وای کنان ای داد کجایید شما؟ حسین (ع) کجاست و ما کجاییم ای وای که نمی دانیم کجا و چطور باید ذیل اراده ی الهی قرار بگیریم؟ چرا اینطور عادی دنبال رسیدن غیر عادی و وصال بی زحمت هستیم؟ استاد بنده فریادی جانکاه می شنوم لیک شیرین است که بسیار دوست دارم حفظ شود ولی جواب به آن را یک ترس در بر می‌گیرد و اینکه در هر لحظه و هر نماز و هر شب و هر روز باید وجدان کنیم که ای وای که می‌گذرد کاروان و ما نیستیم پس بیایید برویم که جاماندیم در جایگاه جواب عجیب این است که جواب پیدا پیداست و ما پنهان می شویم از جواب آخر این چه سوالی است وقتی به قول خودتان آوینی ها و چمران ها داریم؟ لیک از سوی دیگر دل و عقل سرودی می خوانند که پس اگر این فریاد باید زده شود و جان را بسوزاند و ویران کند آیا در پیشاپیش باید هرآنچه از قبل درست بودند و انجامش برایمان الزام نمی بود حال باید به صحنه بیاید؟

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: کوره راهی از دوردست‌ها ما را دعوت به گام‌زدن در راهی می‌کند که نه قصه همه زندگی است و نه آن‌چنان است که باید آن را رها کرد. می‌گوید متوجه این کوره‌راه باید بود تا بُعدی از ابعاد وجودی ما در این‌جاها قرار گیرد، در کوره‌راه حضور در میدان دل‌بستن به آینده‌ای توحیدی که معلوم نیست چه آینده‌ای است. «آن‌قدر هست که بانک جرسی می‌آید».

نگفتند زندگی را باید تعطیل کرد، ولی نباید در نزد خود، خود را با خود، حاضر نداشت. بودن که فقط «بودن» است و در عین آن‌که مأوایی است دلچسب، ولی گویا نیست. زندگی را از ما نمی‌گیرد، ولی زندگی بدون آن مأوا هم، بوی زندگی نمی‌دهد. قصه هستی و نیستی است به همان معنایی که «چو بید بر سر ایمان خویش می‌لرزم» و این، زیباترین «ایمان» است. زیرا ما بسته به آن هستیم و باید نازش را بکشیم، گاهی می‌آید و گاهی می‌رود، ولی نه رفتنی که محرومیت باشد. موفق باشید